

نمایشنامه فاطمیه

سخنان حضرت همگی از متن احادیث ایشان و از کتاب فرهنگ فاطمیه گرفته شده است .
صحنه تاریک است . دختری در خواب است. صدایی ملکوتی (نوی ملکوتی پخش شود) می شنود .
ی نشیند . صحنه ی پشت روشن می شود. خانمی با چادر عربی و روبند روی صندلی نشسته و چند خانم دور او روی زمین نشسته اند.

دختر به اطرافش نگاه می کند و متعجب می گوید :

- این کیه ؟ این کی ان؟ اینجا کجاس ؟

آرام بلند می شود و به طرفشان می رود و می ایستد .

خانم می گوید:

ستایش خداوند را بر نعمتهایی که ارزانی داشت و سپاس او را بر اندیشه ی نیکو که در دل نگاشت . بر

نعمت های فراگیر که از چشمه ی لطف اش جوشید و عطا های فراوان که بخشید و احسان ها که

پیایی بخشید . نعمتهایی که از شمار افزون است و پاداش ان از توان بیرون . . . "

دختر روبه تماشاچی ها :

اون کیه چقدر با صلابته . چقدر قشنگ حرف می زنه . بهتره از کسی پرسم .

کنار یکی از آنها می نشیند و آرام می پرسه

- ببخشید ایشون کی ان ؟

- آن شخص دستش رو می گیرد و باهم جلو می آیند و می گوید

- این خانم بانوی دو عالم دختر پیامبر خاتم زهرای اطهرند .

- وای جدی می گین (به حضرت نگاه می کند) باورم نمیشه حتما خواب می بینم .

- اگه سئوالی داری تادیر نشده از ایشان پرس . (و میرود و می نشیند.

- _سئوال ؟سئوال ؟ خدایا سئوال ؟ اخه چی پرسم ؟ راستی ام وقت خوبیه ولی چه سئوالی پرسم

؟ همین که می بینمشون خیلی عالیه . . . نه بذار ، هان فهمیدم . وبه طرف جمع می رود و کنارشان می

نشیند .و می گوید .

- - ببخشید خانوم اجازه می دین صحبتی کنم؟

- - حضرت با شاره اجازه می دهند .

- _خانوم دوستانم بخاطر حجابم و اعتقاداتم مسخره ام می کنند ، می گن حجاب مال دین نیست . بهش اضافه شده . می گن کی گفته حجاب باید داشته باشیم .
- حضرت : ای گروه مردم که به سوی سخن باطل شتابانید و اعمال زشت و زیانکارانه اینها رانادیده می گیرید ، آیا در قرآن تدبر و تأمل نمی کنید ؟ یا بردلهایتان مهر و قفل زده شده است ؟ و سخن حق را نمی شنوید ؟ (وبا دست به یکی از همراهان اشاره می کنند .)
- همراه آیه ای از قرآن را می خواند باصوت و ترجمه (آیه ی ۵۹ احزاب)
- ای پیامبر به زنان و دخترانت و زنان مومن بگو که خویشتن را به چادر پوشانند که این کار برای اینکه شناخته شوند و از تعرض و جسارت آزار نبینند بر آنان بسیار بهتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است .
- _خانوم اونا می گن ظاهر مهم نیست ، دل باید پاک باشه ، اعتقاد باید باشه حالا ظاهرمون هرطوری هس اشکالی نداره
- حضرت: چه بد نظریه و رأیی دادید و چه بد معاوضه و معامله ای کردید که دنیا را گرفتید و آخرت را از دست دادید . به خدا سوگند این بار گناه و ستم را گران خواهید یافت و سرانجامش را سخت و دشوار .
- _ حالامن چیکار کنم چطور باهاشون برخورد کنم .
- _ بهترین شما کسی است که دربرخورد بامردم نرم تر و مهربان تر است.
- _ خانوم حالامن چی بهشون بگم که قانع بشن . حداقل یه الگو به من بدین
- _ حضرت برمی خیزد و راه می رود و می گوید :
- _ خدای بزرگ تاریکیها را به نورمحمد (ص) روشن ساخت و ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت و تأویل کتاب خدا را بعهده ما گذاشت . حجتهای ان آشکار و آنچه درباره ی ماست پدیدار و برهان آن روشن و از تاریکی گمان به کنار
- _ (و اشاره به یکی از همراهان می کند تا جلو بیاید و حکایت را بگوید .)
- _ یکی از همراهان جلو می آید و می گوید :
- _ روزی مردی نابینا پس از اجازه گرفتن وارد منزل امام (ع) شد پیامبر (ص) مشاهده کردند که حضرت زهرا س برخاست و فاصله گرفت و خود را پوشاند. پیامبر فرمودند " دخترم این مرد نابیناست . بانویم پاسخ دادند :
- _ حضرت : پدر اگر او مرا نبیند ، من که او را می بینم .
- _ کمی قدم می زند و ادامه می دهد

- و اگرچه اونمی بیند اما بوی زن را استشمام می کند .
- همراه ادامه می دهد : - (رسول خدا پس از شنیدن سخنان دخترش فرمود " شهادت می دهم که تو پاره ی تن من هستی

یکی دیگر از همراهان جلو می آید (قبلی می نشیند) و می گوید :
روزهای آخر زندگی حضرت زهرا س بود(همزمان صندلی را جلو می آورند و زیرپای حضرت می گذارند و او می نشیند)
روزی مرا به یاد کیفیت حمل جنازه توسط مردم انداخت و فرمود :
حضرت :- چرا جنازه ی زن را روی تخته ای می گذارند و بالای دست زنان و مردان حمل می شود ؟ (کمی تأمل می کند و ادامه می دهد .)

من بسیار زشت می دانم که جنازه ی زن را پس از مرگ بر روی تابوت سرباز گذاشته و بر روی آن پارچه ای افکنند که حجم بدن را برای بینندگان نمایش می دهد . مرا بر روی تابوت انچنان نگذار و بدن مرا بپوشان که خدا تورا از آتش جهنم بازدارد .
همراه می گوید : خدمت ان حضرت توضیح دادم که در سرزمین حبشه تابوتی برای حمل جنازه ها درست می کنند که بدن میت را می پوشانند و سپس به وسیله ی چوب های تر و شاخه های نازک درخت ، شکل و قیافه ی آن را ترسیم کردم حضرت خوشحال شدند. و فرمودند:
حضرت : ای اسماء برای من تابوتی مثل آن درست کن تا مرا بپوشانند . خدا تورا از آتش دوزخ حفظ کند.

همه باهم سر جایشان می روند و می نشینند . همزمان دختر هم به بستر می رود و می خوابد و صحنه کمی تاریک می شود .

حضرت می ایستد دستهارا بلند می کند و می گوید :
آنچه برای زن نیکوست این است که بدون ضرورت مردان نامحرم را نبیند و نامحرمان نیز او را ننگرند .

موسیقی اول

منبع : فرهنگ سخنان فاطمه (س) نوشته ی جمعی از محققان موسسه امیر المومنین